

آن در
چاپ
شهر
آن
اول
معه
خود
با
با
ست
یک
ندم
در
مت
نها
کی
ما
کل
ال
طر
به
ان
هر
ان
اد

آینه‌ای برای صداها

باسخ‌گونه‌ای به نامه‌های رسیده

اسدینار احمدی

مرحبا ای بیک مشتاقان! بده پیغام دوست
تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست
یک‌سال از انتشار پرفراز و نشیب فصلنامه
دردری می‌گذرد و اینک پنجمین شماره آن با
تاخیر فراوان به زیر چاپ می‌رود. از این
یک‌سال می‌توان حکایت‌ها و سخن‌های تلخ و
شیرین بسیاری بر زبان آورد. از آن شماره، یکی
همین ارتباط دوسویه دردری و فرهیختگان
فرهنگی و مخاطبان این فصلنامه است.

در این یک‌سال، نامه‌های زیادی از سوی
انتشار مختلف جامعه علمی، فرهنگی و ادبی
کشور به دفتر مجله رسیده و تلفن‌های بسیاری
شده است که همه حاکی از نقش ماندگار
دردری در عرصه فرهنگ و هنر سرزمین
ماست.

با توجه به عدم امکان ارتباط نامه‌ای از
داخل کشور و پراکندگی شدید فرهنگیان و
لذیمنان آواره ما در خارج از کشور، باز هم
سبل نامه‌های بزرگواران به دردری رسیده که
سایه امیدواری و پشتگرمی دست‌اندرکاران
مجله شده است و البته خود عالمی داستان
شیدنی دارد.

وقتی چشم سر و چشم دل را به کشو
بایگانی نامه‌ها فرامی‌خوانی و انبوهی
نوازش‌ها را از جانب صاحبان اصلی فرهنگ و
هنر احساس می‌کنی، ناگهان از این همه ارتباط
عمیق انسانی - که ویژه فطرت انسان است - به
وجد می‌آیی و برای هضم کردن این شادی و
شور، ناگهان به یاد شعر مقبول اخوان می‌افتی
که:

ما چون دو در بجه رو به روی هم
آگاه ز هر بگو مگوی هم
هر روز، سلام و پرسش و خنده
هر روز، قرار روز آینده

در این فحط‌سال عاطفه، در میان نامه‌های
پرمحبت و پرمهر عزیزان غرق می‌شوی، اما
ناگهان احساس می‌کنی که عرق سردی بر جبین
نویسندگان نامه‌ها و همچنین بر پیشانی تو
می‌نشیند که: نکنند این دل، این دل جمعی
بشکند و هر دو یا یکی از در بجه‌ها بسته گردد.
اما رسیدن سلام‌های تازه و به زیر چاپ رفتن
پنجمین شماره مجله و تدارک ششمین و
هفتمین آن، شوق و انگیزه پویایی را چونان
نیمی خنک و گوارا بر چشم و دلت می‌وزاند
که: در نومی‌دی بسی امید است...

هر پدیده تازه‌ای در جامعه ما با واکنش‌های
متفاوتی روبه‌رو شده و دنبال می‌گردد که در
شرایط بحران‌خیز کنونی، بیشتر واکنش‌ها منفی
بوده و البته ثمره مطلوبی در پی ندارد؛ اما در
مورد دردری معادله کاملاً برعکس بوده و این
حرکت از اقبال همگانی خوبی برخوردار گشته
است. به عبارت روشن‌تر، فرهنگیان فرهیخته و
هنرمندان خوش‌ذوق ما، خارج از چنبره سلاقی
سطحی و دایره‌های تنگ‌نظری و گرایش‌های
سیاسی، قومی و منطقه‌ای با این پدیده برخورد
کردند که در لایه‌های این ارتباط و مواجهه،
شکل‌گیری یک جامعه جدید فرهنگی مشاهده
می‌شود. انسان امیدوار می‌گردد به فردایی که
تمام مرزها شکسته شود و تنها معیار و ارزش،
صداقت، صمیمیت و خلوص و بالاتر از همه،
لیاقت‌های علمی، فرهنگی و هنری باشد زیرا
آنچه در ارتباط‌های صمیمانه و برخوردارهای
بی‌ریای دانش‌پژوهان و خردمندان قوم با این
فصلنامه دیده شد، نویدبخش ایجاد چنان
جامعه‌ای است.

اقبال بزرگواران عرصه فرهنگ کشور به این
مقوله، بسی حد و مرز بوده‌است. ارتباط‌های
مستقیم، ارتباط‌های تلفنی، پیغام‌های شفاهی،

استقبال در مطبوعات و مجامع فرهنگی و
حجم چشمگیر نامه‌ها، همه حکایت شور و
شوقی است که در به‌وجود آمدن دردری به
دیده می‌آید. ما در این نوشته، تلاش می‌کنیم به
بیشتر نامه‌ها بپردازیم و البته خواست‌های
شفاهی و تلفنی عزیزان را نیز در لایه‌های این
نامه‌ها پاسخگو باشیم.

دردری از آغاز راه، عزم بر آن داشته که
فصلنامه‌ای کاملاً تخصصی باشد، از این رو،
مخاطبان و عزیزانی که با این مجله ارتباط
گرفته‌اند، بی‌شک همه از فرهیختگان عرصه
فرهنگ و هنر کشورند. این نامه‌ها از دورترین
نقاط دنیا تا نزدیک‌ترین کوی و برزن، به دفتر
مجله آمده‌اند و هر کدام حاوی نکات و
شنیدنی‌های شیرینند، نغز و پرمایه و نوازشگر.
هر عزیزی به فراخور حال و شرایط اقلیمی،
حرف و حدیثی گفته و مشکلات چندی را
 مطرح کرده‌است، اما بیشترین بخش نامه‌ها،
حدیث نوازش‌ها و ستایش‌های بزرگواران از
به‌وجود آمدن چنین فصلنامه‌ای در عرصه
فرهنگ کشور است. حال خوش‌تر آن باشد که
از زبان خودشان این نوازش‌ها را منعکس کنیم.

● وجود یافتن مجله‌ای فرهنگی، هنری و ادبی
استاد دکتر سلطان حمیدسلطان ضمن
نوازش‌های بسیار می‌نویسند:
«... انتشار موفقیت‌آمیز فصلنامه «دردری»
را خدمت شما و دیگر همکارانتان تبریک عرض
می‌کنم. بسیار بسیار خوب است. ان شاء الله که از
این بهتر نیز بشود. علی‌الظاهر مجله‌ای به این
کیفیت تا کنون نداشته‌ایم.»

استاد سعادت‌ملوک تابش نیز در پی انتشار
دردری چنین ما را نواخته‌اند:
«تلاش‌ها و زحمات بسیار شما را در تهیه و

بیک راستان



دردری، شماره پنجم / ۱۳۸۱

۱۳۸۱

نشر فصلنامه دژدري تقدیر و ستایش کرده از صاحب قلم برای تان پاداش دازین را تمنا دارم. با همه وجود، درمی یابم که کارهایی از این دست، در شرایطی که ملت ستم کشیده ما به سر برده و ما و شما قرار داریم، حوصله، همت و فداکاری ها می طلبد. و ایزد را سپاس که شما را به مواردی چنین مجهز ساخته است.»

نویسنده توانای کشور، آقای اعظم رهنورد زریاب، در یکی از نامه های فراوان خود از مون پلیم فرانسه، اقبال خویش را نسبت به انتشار فصلنامه دژدري چنین بیان داشته و ما را مورد امتنان و لطف قرار داده اند:

«حقیقتش آن است که نامه شما و دیدن دژدري، مرا پاکه ذوق زده ساخت. می خواهم در این باب همان مثال قدیمی مسافر گم گشته و تشنه لبی را بیاورم که در بیابانی خشک و بی کرانه، ناگهان، به چشمه آب زلال و گوارایی می رسد، باور کنید که حال من با دیدن «دژدري» همین گونه بود. بسل، لذت بخش تر و شادای بخش تر.

... فکر می کردم که حال زار مردم و سرزمینم، دیگر به جوانان مجالی نخواهد داد تا به کار فرهنگ بپردازند. دیدن وضعیت افغان ها در پاکستان و بعد هم مشاهده اوضاع نابسامان و چگونگی زندگی و شیوه های تفکر و بینش هموطنان در باختر زمین، مرا یکسره دلشکسته و مأیوس ساخته بود. اما... مجله «دژدري» دورنماهای شادای بخش و نوید دهنده ای را در برابرم قرار داد. از این رو، اجازه بدهید از ژرفای قلبم از شما و دوستان و یاران هم قلم و همراهان سپاسگزاری خود را ابرار نمایم.

من پیش از این درباره «در دري» از یکی از دوستانی که در پشاور زندگی می کند، شنیده بودم. اما با دیدن «دژدري» به حکمت این گفته بیشتر پی بردم که: «شنیدن کی بود مانند دیدن» و من با ضرس قاطع به شما می گویم که «دژدري» در حال حاضر، بهترین و ارجناک ترین نشریه افغان ها در جهان است.»

نویسنده پرتلاش و ارجمند کشور جناب آقای حسین فخری از پشاور پاکستان در ضمن یکی از بسیار نامه های پر محبت و پر نکته خویش چنین اقبال نشان می دهد:

«مجله دژدري دیروز رسید و در اوضاع نابسامان کنونی، واقعاً دژ گرانیهایی است و چاپ و انتشار آن را خدمت شما و سایر دوستان فرهنگی مبارک و شادباش می گویم و سخت امید بخش و بشارت دهنده است.»

«مجله را شب مطالعه کردم، تا نیمه شب، و آن را بسیار خواندنی و غنیمت یافتم. مضامین آن سنگین و عمیقند.»

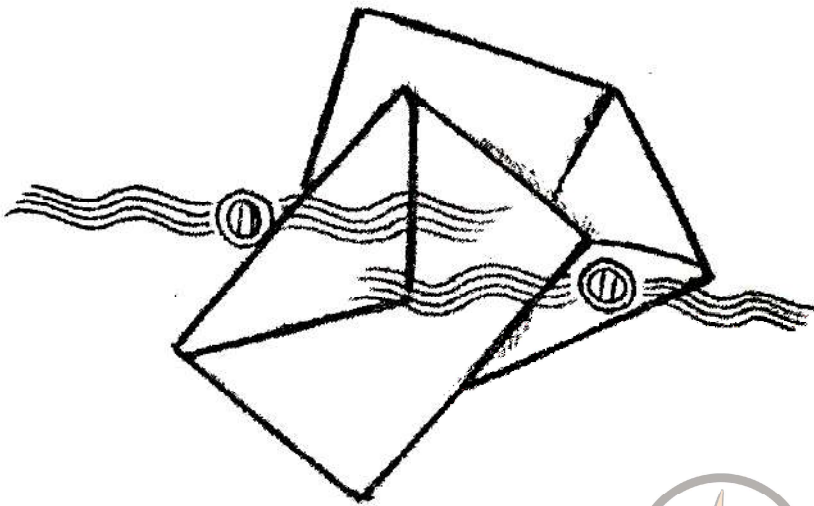
در نامه ای دیگر از لندن، جناب پویا فاریابی از نویسندگان بنام کشور، انتشار فصلنامه دژدري را چنین دیده اند:

«مجله دژدري رسید... مطالب مجله را خواندم. کاری بزرگ و درخور ستایش انجام یافته است. خداوند به کار و کوشش تان برکت بیشتر دهد!»

«عیاران! سلام و سلامت باشید. نخستین شماره «دژدري» برایم رسید. سرشار از باوری که سزاوار ارثان بر حق پسر نیمگان است. درود بر پارسایان شمشیرین زبان که بار دیگر پاسداری از قلمرو قلم را برگزیده اند و دم و قدم شان پایایی آن امانت ازلی را ضمانت می کند.»

یاران!
عیاران!

ما را از یاد نبرید که هنوز از استخوان شقایق



«... خوشبختانه با دریافت دژدري... دریافتم و بر باور خود افزودم که می شود و می توان گامی فراتر گذاشت، یا گامی بلندتر برداشت. می خواهم خدمت تان عرض کنم که چاپ دژدري در واقع گام بلندی است که از سوی شما دوستان در عرصه فرهنگ و ادبیات و در دیار هجرت و آوارگی برداشته شده است. انتظار آن است که چنین گام هایی همواره استوار بمانند و به ضعف و سستی نرسند. ان شاء الله که چنین خواهد بود.»

باز هم از پشاور پاکستان، نویسنده و شاعر ارجمند، جناب آقای سرور آدرخش در یکی از چندین نامه پرمهر خود چنین مهر ورزیده اند:

«فصلنامه، نشریه وزینی است که می توان آن را تکیه گاه مطمئنی برای بازتاب آثار ادبی و فرهنگی این زبان در درازمدت تصور کرد.»

شاعر توانای کشور، دکتر عبدالسمیع حامد از مزار شریف سلام عیارانه ای برای دوستان خود در دژدري روانه کرده است:

دیگدان نیفروخته ایم و هنوز که هنوز است، عطر گل سوخته سرخ را از بوی یاروت بازمی شناسیم و در کار ساختن آینه ای برای آینده هستیم. آینه ای برای طلوع و تجلی دوباره ارزش های ازلی.»

حکایت مهرورزی و نوازش بزرگان و فرهیختگان فرهنگ و هنر کشور نسبت به انتشار و ضرورت فصلنامه ای چون دژدري بیرون از دایره نوشتار است و مجالی بزرگ می طلبد. اکنون وقت تنگ است و باید رفت بر سر باب دیگر.

● نقد و نظر درباره دژدري

یکی از انگیزه های به وجود آمدن دژدري، ایجاد بستری مناسب برای تضارب آراء و افزایش ادب فرهنگی در جامعه ما بوده است. در این راستا، پیدا است که خود فصلنامه از پیشنهادهای، انتقادات و شنیدن آراء دیگران استقبال کرده و در عمل کردن به آن، کوشیده

است که پیشگام باشد.

از سوی دیگر، دوستان فرهنگی و فرهیختگان علم و هنر و ادب نیز با پیشنهادها و طرح دیدگاه‌های خویش، فصلنامه دزدی را در هرچه پربارتر کردن آن، یاری رسانده و مقولاتی چند را در میان گذاشته‌اند. جای دارد که از لطف و عنایت این بزرگواران که مجله را با دید انتقادی می‌خوانند و مطالبی را یادآوری می‌کنند، سپاسگزار باشیم. طرح دیدگاه‌های انتقادی در جهت رشد مجله با گوش دل شنیده شده و تا جایی که در بهبود کیفیت مجله مؤثر بوده و امکانات موجود اجازه می‌داده، جامه عمل پوشیده است و خواهد پوشید. در باره هر شماره از مجله، نکته‌هایی یادآوری شده است که برخی، تاکنون، در شماره‌های گذشته به چاپ رسیده و به برخی دیگر نیز اینک می‌پردازیم:

نویسنده ارجمند جناب آقای فخری پس از انتشار نخستین شماره از دزدی نوشته‌اند:

اما تذکر چند مورد را لازم می‌دانم. بخش داستان ضعیف می‌نماید. به تصحیح بیشتر نیاز است. روابط شما با داستان‌نویسان و شعرای داخلی (به اصطلاح) قوی نیست و مجله باید به موقش قبای چاپ یابد... در بخش معرفی کتاب‌ها هم لازم است که طوری نباشد که به معرفی آثار منتشرشده حوزه و دوستان آن‌جا اکتفا کند و آغوش مجله باید به روی سایر آثار هم گشوده و گرم باشد.

و پس از انتشار شماره ۳ و ۴ نوشته‌اند: «مجله را دیدم و خواندم. چشم و دل آدم روشن می‌شود. محتوای آن بهتر شده و دیزاین و صفحات آن ساده‌تر، اما موقرتر شده است. یادکرد شما از عطار هروی بسیار بسیار موجب سپاس است و روح آن هنرمند استاد را شاد می‌سازد. به‌ویژه با چنین تصویر خوبی که در پستی آمده. اما اگر یادی از سایر استادان خطاطی و رسامی وطن که ماشاءالله زیاد هم هستند، می‌شد، این بهتر بود و به کارتان جامعیت بیشتر می‌بخشید. به طور مثال استادانی مانند وکیلی فوفلزایی، قمرالدین چندی و اسرئیل رویا در خطاطی و همین طور هنرمندانی در نقاشی. بخش‌های شعر و داستان خوب‌اند. [شعر] سوگنامه [۴] آقای مظفری نغز و رسا و ژرف است و اندوه تلخی را می‌پراکند. صحبت‌ها و نقد و نظر آقای کاظمی را جالب یانم و همین طور، آراء و نظریات اندر باب زبان داستان مهاجرت را. محمدالله افضلی

پیرامون و آغاز یک پایان شهید هاسی کمی تند رفته و تا جایی که من به روحیات آن شاعر شهید بلدیت داشتم، پاره‌ای از پاراگراف‌های موجود کتاب را بعید است که او نوشته باشد. باز هم الغیب عندالله.

حرف و حدیث آقای فخری را خواندیم. اینک دو - سه نکته را قابل یادآوری می‌دانم که می‌نگارم.

ریشه فرهنگ، هنر و ادب ما در داخل کشور است. دست‌اندرکاران دزدی می‌کوشد تا پیوندی عمیق میان فرهنگیان داخل و خارج کشور برقرار سازد و به نشر آثاری بپردازد که اصالت میهنی بیشتری را داراست. اگر توفیق در ارتباط گسترده‌تری با نویسندگان و هنرمندان داخل کشور نداشته‌ایم، به‌خاطر مشکلات ارتباطی موجود و عدم امکانات است.

معرفی کتاب در دزدی جایگاهی ویژه دارد: نقد، نقد و معرفی و کتابخانه. در بخش نقد کتاب، به کتاب‌هایی پرداخته می‌شود که از بار علمی، ادبی و هنری و غنای بیشتری برخوردار بوده و البته در عرصه ادب و هنر آفریده شده باشند. همین طور است بخش نقد و معرفی که از نامش پنداست که در آن از چه منظری به کتاب‌ها نگریسته می‌شود. شایسته است بگویم در این بخش، کتاب‌هایی نقد و معرفی می‌شوند که زمینه و طرح «نقد کامل» را ندارند.

بخش کتابخانه، به معرفی شناسنامه‌ای کتاب‌ها به طور اعم می‌پردازد، در هر موضوع و با هر مایه‌ای و در هر کجا که چاپ و منتشر شده باشند. منتها باید به زبان فارسی و مربوط به جغرافیای افغانستان باشد.

درباره نمایه خطاطان و رسامان معاصر افغانستان مربوط به شماره سوم و چهارم دزدی، باید یادآور شوم: همان‌گونه که در مقدمه همان نمایه نوشته‌شده، این نمایه فقط شامل هنرمندان مهاجر مقیم ایران است و به دلیل نبودن ارتباط و یا عدم دسترسی به هنرمندان تجسمی‌کار افغانستانی مقیم کشورهای دیگر و یا داخل افغانستان، نتوانستیم نمایه جامع و مانعی برای هنرمندان ارجمند تجسمی‌کار کشور تهیه نماییم. در همین‌جا از همه خوانندگان و فرهنگیان - به‌ویژه هنرمندان تجسمی‌کار - می‌خواهیم که ما را در معرفی این مقوله هنری و هنرمندان آن، یاریگر باشند.

محترم جناب آقای سرور آذرخش پس از

رؤیت شماره ۳ و ۴ دزدی و پس از ذکر این که در «اوضاع تعصب‌آلود کنونی»، دزدی به خط و موسیقی پرداخته است، نکته‌هایی هم در باب دیگر موضوعات دزدی اشاره کرده و شبیه آنچه آقای فخری نوشته بود، نگاشته‌اند اما درباره بخش شعر مجله، دو - سه نکته جمع‌وجورتری را بیان کرده‌اند که به آن می‌پردازیم:

«بخش شعر، مثل همیشه رنگین و چشمگیر است، اما خالی از نقایصی نیست که آرزو می‌رود در آینده رفع گردد:

۱ - تعداد صفحات مربوط به شعر محدود است، به تناسب حجم یکصد و شصت صفحه‌ای فصلنامه. هفت ورق و نیم برای شعر، اندک و معدود به نظر می‌آید.

۲ - شعرها به استثنای چند مورد مختصر، با اوزان سنتی و کلاسیک می‌باشند. در این مورد توجه بی‌درنگ دست‌اندرکاران بخش شعر مجله ضروری به نظر می‌رسد تا مبادا خدای ناخواسته گردانندگان صفحه شعر به تعصب و تحجر در برابر نوگرایی و نوپردازی متهم شناخته شوند.

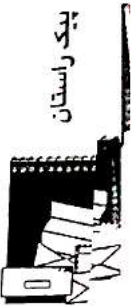
۳ - در بعضی موارد، شعرها برخوردار از تازگی نیستند، به دو معنا، یا آن که از بسیاری از جهات در سطحی نازل قرار دارند یا آن که قبلاً در جایی به چاپ رسیده‌اند.»

ایشان برای پیشگیری از این نقیصه‌ها، پیشنهاد کرده‌اند که ارتباط را با دوستان شاعر بیشتر نماییم و از آن‌ها بخواهیم که آثار تازه را برای مجله روانه کنند. باید اذعان داشت که علی‌رغم تلاش ما در چاپ تازه‌ترین شعرها، با توجه به پراکندگی مطبوعات افغانستانی‌های مهاجر در سراسر جهان و نیز پراکندگی هنرمندان و با توجه به تأخیرهای روزافزون و خارج از توان ما در روند چاپ مجله، این نقیصه همچنان قابل پیش‌آمد است. اما ما تلاش می‌کنیم که دوستان ما راضی گردند.

شعر کلاسیک و شعر نو از منظر دزدی یکسانند، یعنی قالب دخالتی در گزینش شعر ندارد و آنچه معیار است و ارزش دارد، مایه‌های هنری و جنبه شاعرانگی آن است. بر نیک‌اندیشان فرهنگی کشور پوشیده نیست که در کشور ما، شعر نو به اندازه شعر کلاسیک پشتوانه نداشته‌است و گر نه هیچ چشم و هم‌چشمی‌ای در کار نیست.

از دو - سه مقوله طرح شده فوق که بگذریم، مسأله بعدی، چاپ منظم و توزیع





درست و رساندن به موقع مجله به دست خوانندگان ارجمند است که در جای جای هر کدام از نامه‌های رسیده به دفتر فصلنامه، به عنوان یک معضل ریشه‌ای بدان اشاره شده است. بیشتر دوستان ما - به ویژه در کشورهای اروپایی و همچنین در پاکستان - از نرسیدن و کمبود مجله در آن ممالک، گله دارند.

برای دوستان خود یادآور می‌شویم که رساندن و حتی چاپ به موقع و درست مجله، نیازمند آرامش، امکانات و ثبات سیاسی، فرهنگی و اقلیمی است. در شرایطی که ما به سر می‌بریم، هرگز چنان امنیت، ثبات و توانی برای ما میسر نیست؛ حتی همین ارسال محموله‌های پستی از ایران به کشورهای دیگر، مستلزم هزینه‌های گزاف و سرسام‌آور بوده، که از توان ما بیرون است.

در باره چاپ مجله نیز دست‌اندرکاران فرهنگی آن تلاش می‌ورزند که آن را به موقع برای چاپ آماده کنند، حتی بدون هیچ چشمداشت مالی و اقتصادی. اما برای طبع آن، که نقش امکانات مالی تعیین‌کننده است، پای مسؤولان این بخش می‌لنگد و یا پای‌شان را می‌لنگاند و نتیجه همین می‌شود که شما می‌بینید، دنباله حدیث را از این مجمل شما خود بخوانید!

چشم امید داریم که دشواری‌های ما را در روند تهیه مطالب، چاپ، توزیع و ارتباط با مخاطبان ما دریافته و البته در حل قضیه یاریگر ما باشید. در حال حاضر تنها به این نکته روشن

اشاره کنم که قرار شده است از این پس توزیع مجله از طریق شبکه‌های رایج توزیع مطبوعات صورت بگیرد تا شاید مقداری از مشکلات حل گردد.

حال برای تنوع و رفع ماندگی شما خواننده گرامی هم که شده، مسیر سخن را چنین تغییر می‌دهیم که نگاهی از منظر آمار و ارقام به نامه‌ها می‌اندازیم تا سیمای مسأله روشن‌تر و شفاف‌تر گردد.

در طی یک‌سال از عمر پرخاطره دژ دژری، بیش از هشتاد نامه به دفتر مجله در مشهد رسیده است، جدا از نمایندگی قم. این نامه‌های سراسر مهر و صداقت و اخلاص - که هر کدام از نظر مضمون، مقولات مطرح شده و نویسندگان فرهنگ‌دوست و بی‌ریای آن‌ها، و نیز از نظر کیفیت، خود فصلنامه‌ای است خواندنی و داشتنی - از مبادی ذیل رسیده‌اند:

آذربایجان، آلمان، افغانستان، امریکا، انگلستان، ایران، پاکستان، روسیه، سویدن، فرانسه، کانادا،

در میان فرستندگان نامه‌ها، نهادهای علمی، فرهنگی، تربیتی - آموزشی و سیاسی ذیل به چشم می‌خورد:

دانشگاه بامیان - افغانستان، بامیان

مرکز تعاون افغانستان (متا)

انجمن اسلامی دانشجویان افغانستانی

مقیم آذربایجان، باکو

انجمن اسلامی دانشجویان افغانستانی

مقیم ایران، تهران

بنیاد آندیشه

دفتر حضرت آیت اعلیٰ صالحی - ایران، قم
کتابخانه عمومی رهبر شهید - ایران، مشهد
کتابخانه افغانستان - فرانسه - پاکستان، پشاور

کتابخانه آستان قدس رضوی - ایران، مشهد
اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان - ایران، مشهد

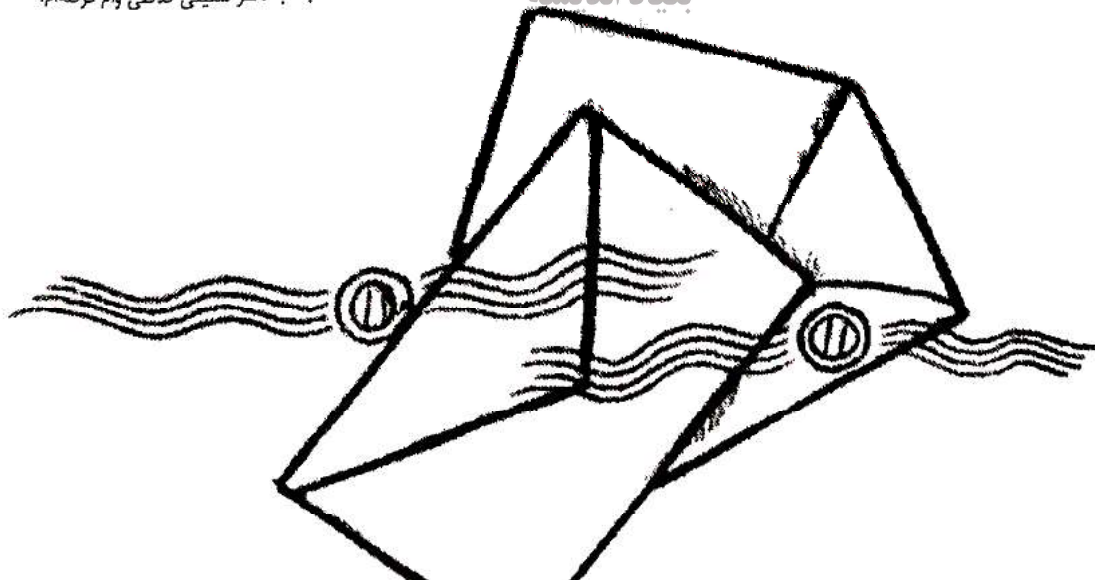
جریده «امروز ما» - پاکستان، پشاور
اداره فیلم و تئاتر حزب وحدت اسلامی افغانستان - ایران، تهران

مجله «وارش» - ایران، قم
انجمن ادبی ولایت - ایران، یزد
و بسیاری از هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها و کلاً مطبوعات افغانستانی در ایران.

در لابه‌لای نامه‌های رسیده، نکته‌های گفتنی و شنیدنی بسیاری مانده است که برای پرهیز از اطاله کلام، از طرح آن‌ها خودداری می‌کنم. مجدداً از عمیمیت، صداقت، پاک‌اندیشی و عنایت شما دوستان و فرهیختگان قوم و سرزمینم سپاسگزارم. دیگر ملالی نیست، جز دوری شما عزیزان خردمند و دوستان فرهنگی که باز هم از طریق فصلنامه دژ دژری سلام و احترام خود را شرفیاب حضورتان می‌کنیم. بدان امید که مجله به دست‌تان برسد.

تو می‌روی به سلامت، سلام ما برسان!

۱ - این عنوان را از نام کتاب شعر شاعر ارجمند ایرانی، جناب دکتر شفیعی کدکنی وام گرفته‌ام.



حکایت «من و القاب»

اندر حکایات یافتم که شیخ ابوطاهر حَرَمی، روزی بر خَری نشسته بود، و مریدی از آن وی عِنان خر گرفته بود و اندر بازار همی رفت. یکی آواز داد: این پیر زندیق آمد. آن مرید، چون آن سخن بشنید، از غیرت ارادت خود قصد رجم آن مرد کرد و اهل بازار نیز جمله بشوریدند.

شیخ گفت مرید را: اگر خاموش باشی من تو را چیزی آموزم که از این محن بازرهی. مرید، خاموش شد.

چون به خانقاه خود باز رفتند، شیخ این مرید را گفت: آن صندوق بیار! چون بیاورد، دَرزهای نامه بیرون گرفت و پیش وی افکند و گفت: نگاه کن! از همه کس به من نامه‌هاست که فرستاده‌اند. یکی مخاطبهُ «شیخ امام» کرده است و یکی «شیخ زکی» و یکی «شیخ زاهد» و یکی «شیخ الحرمین» و مانند این؛ و این همه القاب است نه اسم، و من این همه نیستم. هرکسی بر حَسَب اعتقاد خود سخن گفته‌اند و مرا لقبی نهاده‌اند. اگر آن بیچاره نیز بر حَسَب عقیدت خود سخنی گفت و مرا لقبی نهاد، این همه خصومت چرا انگیختی؟

کشف‌المحجوب هُجویری

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴